

هویت و مکان؛ رویکردی پدیدارشناسانه

محسن تابان*، دکتر محمدرضا پورجعفر**، دکتر حسنعلی پورمند***

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۳/۷

چکیده

هویت را می‌توان به معنایی که انسان‌ها از طریق احساسات ذهنی از وجود هر روزه خود و ارتباطات گسترده اجتماعی کسب می‌کنند، تعریف نمود. این وجود و ارتباطات نیازمند مکانی برای شکل‌گیری است. مکان‌ها، مراکز اصلی تجربه بلافصل از جهان است. اگرچه امروزه فشار فن‌آوری‌های جدید، جهانی شدن و تراکم فضا-زمان، تأثیر مکان‌ها در شکل‌دهی به هویت فردی و اجتماعی جوامع را کم‌رنگ کرده است، با این وجود مکان‌ها نقش بارزی در ساخت ابعاد کالبدی و نمادین هویت انسان‌ها برعهده دارند. معنای مکان از جمله مفاهیمی است که امروزه به طور گسترده‌ای برای مقابله با از دست رفتن مکان مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله کوشش شده با توجه به اهمیت مکان و هویت مکانی، با رویکردی پدیدارشناسانه نحوه شکل‌گیری هویت مکانی و عوامل دخیل در آن بازشناسی شده و مدل چگونگی شکل‌گیری هویت در ارتباط با مکان در جهت خلق مکان‌های بامعنا ارائه گردد.

واژه‌های کلیدی

هویت، مکان، حس مکان، پدیدارشناسی

هویت

در لغت نامه دهخدا هویت چنین تعریف شده است: «هویت عبارتست از تشخیص که گاه بر وجود خارجی اطلاق می شود و گاه بر ماهیت با تشخیص که عبارت از حقیقت جزئیة است. هویت مرتبه ذات ناب را گویند و مرتبه احدیت و لاهوت اشارت است از آن» (دهخدا، ۱۳۳۷، ۳۴۹) در فرهنگ معین هویت به ذات باری تعالی، هستی، وجود و آنچه موجب شناسایی شخص باشد معنی شده است و در تعریفی آمده است: «هویت عبارت از حقیقت جزئیة است. یعنی هرگاه ماهیت با تشخیص لحاظ و اعتبار شود و گاه به معنای وجود خارجی است و مراد تشخیص است و هویت گاه بالذات و گاه بالعرض است» (معین، ۱۳۷۸، ۵۲۲۸) ملاصدرا هویت را نحوه وجودی می داند «هویت هر موجودی عبارت از نحوه خاص وجود اوست. در انسان هویت واحده است که منشأ آن به شئون مختلف می شود. و مراد نفس است که موجب حفظ وحدت و تشخیص نوعی و شخصیت افراد و انواع است» (سجادی، ۱۳۳۸، ۸۰۲) در زبان انگلیسی (و فرانسه) لفظ "identite" (identity) به عنوان معادل هویت به کار می رود که در فرهنگ بریتانیکا واجد دو معنی منطقی به معنی «این همانی» و روانشناسی «شخصیت، تشخیص و خودواقعی» است.

هویت در روانشناسی اجتماعی

تقریباً تمامی روان شناسان خود آدمی را به عنوان واحد کل می شناسند. یعنی به عنوان موجودی که کنش های بدنی و روانی او، هر چند بسیار متنوع و کثیر هستند، با یکدیگر هماهنگی و همبستگی کامل دارند. ماری معتقد است «هر فردی از افراد بشر موجودی است یکتا یعنی منحصر به فرد. هیچکس دیگر مثل او نبوده و نخواهد بود» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۴۶)

همچنین یونگ عنوان نموده است: «خود نقطه مرکزی شخصیت است که همه سیستم های دیگر شخصیت چون اقمار، گرد آن می گردند و این خود است که شخصیت را به وحدت، تعادل و ثبات می رساند» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۵۳)

اریک فروم معتقد است «هر فرد مایل است هویت خاصی داشته باشد و از این رو می کوشد خویشتن خود را دریابد و بشناسد و می خواهد فردی ممتاز باشد». (سیاسی، ۱۳۷۹، ۱۱۹) مید عنوان می کند «خویشتن هر کس فردیت خاص خود و شکل بندی واحد خود را دارد» (دوچ، ۱۳۷۴، ۲۰۲)

در زمینه نحوه شکل گیری شخصیت و هویت فردی سه دیدگاه وجود دارد:

در گذشته، هر سکونتی ناگزیر برخاسته از کلیتی بود که خود را در پس زمینه تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و محیطی هماهنگ و منسجم، برجسته می ساخت. انسان همواره هویت خود را به صورت تابعی از نقش و میزان مشارکتش در هویت بخشی به این سکونت گاه ها دریافت می کرد. امروزه "از دست رفتن مکان" حقیقتی است که نوعی سرگشتگی و بیگانگی را برای انسان به ارمغان آورده است. تقلیل سکونت گاه های انسانی به سرپناهی موقت، بدون معنا و بی ثمر که کارکرد راستینش - مامن و مأوا بودن - را از دست داده، منجر به ایجاد "بیگانگی" گشته که پیامدهایی چون از دست رفتن حس تعلق و وابستگی را به همراه خواهد داشت.

جستجوی معنی در مکان ها و فضاهای شهری در دهه های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. به دنبال انقطاع تاریخی و بریدن از آنچه میراث گذشته محسوب می شد، و در پی بیانیه های تقسیم شهر به نواحی عملکردی با فضاهای سیال و بی انتها و شکل های ساده و احجام خالص و مکعب شکل، آنچه حاصل شد مکان هایی بدون تفاوت در کیفیت و رمز و راز بود؛ از این رو تنوع، سرزندگی، پویایی و نشاط از فضاهای شهری رخت بریست، گرچه این فضاها مملو از نور و هوا و حرکت گشته بود. بدیهی است عملکردگرایی خود در زمینه ای تاریخی تحقق یافته بود که چنین نوعی از شهرسازی و معماری را ناگزیر می کرد. عدم تطابق بناهای سنتی با نیازهای دوران صنعتی و فن آوری و شرایط اسفبار شهرهای بزرگ در اواخر سده نوزدهم، نوعی بازنگری کامل و حتی رادیکال را در زمینه ساماندهی و پردازش محیط انسانی طلب می کرد. اریک فروم در این باره عنوان نموده: «انسان معاصر یک مصرف کننده دائمی است، مناظر، محیط و همه چیز را با ولع نابود می کند و دنیا برای امیال تمام ناشدنی او به یک شی بزرگ تبدیل شده است به متوقعی دائمی و ناامید بدل گشته است.» (شولتز، ۱۳۸۲، ۴۳)

هدف اصلی رهایی بود. رهایی از هرگونه قید و بند و آزادی بی انتها برای انتخاب و حرکت. انسان معاصر آزادی را به معنی «آزادی از فرم»^۱ تلقی می کند. فرم می تواند هر چیز باشد: روابط انسانی، لباس، زبان، هنر و هر چیز که او را محدود می ساخت. نتیجه این وضعیت در دهه های گذشته، تلاش مجدد برای انسانی کردن محیط، بها دادن به ارزش ها، ایجاد تمایز، تنوع و تفاوت در محیط بوده است. لذا ابتدا معانی و مفاهیم هویت و مکان با مطالعه در اسناد و منابع موجود مورد بررسی قرار گرفته و با روشی تحلیلی، عوامل اصلی شکل دهی به هویت مکانی در مفهوم پدیدارشناسانه آن، شناسایی شده و در نهایت مدلی برای نحوه تعامل این عوامل ارائه گردیده است.

دیدگاه اول: شخصیت، محصول جنبه های درونی - غریزی آدمی است.

روانشناسانی که به خود توجه دارند بیشتر پیرو این نظریه هستند. در بین نظریه پردازان، فروید، بحث انطباق من، یا من برتر با محیط در وضع موجود و محیط های جدید و آنچه در سازمان فضایی آن می گذرد را مطرح می کند. ماری، عوامل بیرونی یا محیط را بر شخصیت و رفتار شخص موثر می داند، اما مطرح نموده است «محیط و یا عوامل بیرونی تنها فعالیت آدمی را در برآوردن نیازهایش آسان یا دشوار می سازد» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۴۰). او به جنبه های درونی اثرگذار بر شخصیت تأکید نموده است. آنچنان که محیط، عناصر و اشیا و از آن جمله مکان، آنگونه وجود دارد که درک کرده می شود و آنچنان در رفتار شخص موثر است که توسط وی نگریسته می شود. از این رو تغییرات در خویشتن صورت می گیرد تا محیط بیرونی.

یونگ تعادل میان درونگرایی و برونگرایی را موجب شکفتگی شخصیت می داند. وی از «قطع ارتباط با گذشته و بی ریشه شدن انسان سخن گفته که چنین ناراحتی هایی در تمدن جدید ایجاد شده است. انسان با قطع این ریشه ها به نوعی "از خود بیگانگی" دچار می شود (یونگ، ۱۳۷۷، ۸۲).

وی روی نشانه رمزی، که امریست درونی - بیرونی جهت رشد شخصیت تأکید می ورزد، چنان که می توان نتیجه گرفت مکان ها رمزهایی هستند که با پیشرفت هر چه بیشتر انسان بیشتر به آنها توجه می شود. چنانچه انگیزه، نیاز و تصور ذهنی شخص در برابر شرایط خارجی و محیطی که او در ارتباط با آن قرار می گیرد، همسانی نداشته باشد و یا به تعادل نرسد یا در تعارض و تقابل قرار گیرد سعی در سازش با محیط و عناصر جدید دارد، اما چنانچه این امر محقق نشد، وی در هاله ای از جبر گریزناپذیر درونی قرار می گیرد و چاره ای جز پذیرفتن اختلالات شخصیتی ندارد و این امر موجب تخریب شخصیت فرد و محیط اجتماعی وی و از جمله مکان زیستش خواهد شد.

دیدگاه دوم: شخصیت، محصول محیط مادی و اجتماعی است.

جامعه شناسانی نظیر اریک فروم، فرق انسان با حیوان را در اسیر غرایز خود نبودن، آگاهی به وجود خویشتن، عدم غفلت در ارتباط با سرنوشتش و داشتن نیازهای خاص می داند. نیازهای خاص انسان از دیدگاه وی عبارتند از نیاز به تعالی، نیاز پیوند و بستگی، نیاز به همانندی و نیاز به رجوع به اصل. این نیازها تحت تأثیر اجتماع به وجود نیامده اند ولی چگونگی بروز و

ظهور آنها کاملاً وابسته به اجتماع است. او برخلاف فروید شخصیت ها را سازنده اجتماع نمی داند، بلکه این اجتماع است که شخصیت ها را می سازد. سولیوان در ارتباط با ساخت شخصیت می گوید: «شخصیت آدمی هنگامی ظهور می کند که در ارتباط با فرد یا افرادی دیگر از خود رفتاری نشان دهد» (مهرآرا، ۱۳۷۳، ۱۹۶).

در دیدگاه دوم تغییر محیط و رساندن آن به سطح کیفی شخصیت یا هویت فرد و جامعه مد نظر است. بنابراین محیط خارجی تعیین کننده است. یعنی رفتار، انگیزه ها، ادراک و به طور کلی شخصیت یا هویت بدون وجود داشتن جامعه رشد و تکامل نخواهد داشت.

دیدگاه سوم: شخصیت، نتیجه تعادل میان محیط درون و بیرون

این نگرش شخصیت را نتیجه عمل متقابل بدن و محیط مادی و اجتماعی می داند. این دیدگاه در اندیشه کسانی چون آدلر، هورنای و مورفی دیده می شود. آدلر، آدمی را موجودی اجتماعی عنوان نموده است و مصلحت اجتماعی را انگیزه رفتار وی برمی شمارد. او خودآگاهی را مرکز شخصیت می داند «آدمی فردی است خودآگاه و همه اهمیت او به خودآگاهی است. او از کمبود و نارسایی های خود آگاهی دارد و از هدف هایی که دنبال می کند مطلع است» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۹۳).

هورنای بر این باور است که «ارتباط آدمی با افراد اجتماع از یک سو و فرهنگ آن جامعه از سوی دیگر و نوع تربیت شخص، به او یک ساخت منشی نسبتاً پایدار می دهد که او را از افراد دیگر متمایز می سازد» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۹۴).

تشکیل و تحول شخصیت از دیدگاه گاردنر مورفی کاملاً التقاطی است. «انسان هم یک پدیده زیستی است و هم یک پدیده اجتماعی. بنابراین در بحث از نحوه تشکیل و تحول شخصیت نباید ارکانیسم و محیط را در مقابل یکدیگر قرار داد، زیرا پیوستگی کامل و تأثیر متقابل دارند» (سیاسی، ۱۳۷۹، ۸۶).

از این منظر، مکان، امکانات و محدودیت هایی پدید می آورد تا رفتارها که زیربنای زیستی دارد شکل گرفته، بروز و تجلی پیدا کند. در تمامی این نظریات انسان و جهان همچون دو وجود جدا از یکدیگر نگریسته شده اند که هر کدام پایه ای برای شکل دهی به دیگری است. در این دیدگاه ها ضمن پذیرش ذهن و عین به عنوان دو وجود مستقل از هم و حتی در تقابل با هم، بر سر آنکه ذهن سازنده عالم خارج یا عالم خارج سازنده ذهن است، مجادله است.

این رویکردها و نحوه نگرش آنها در جدول ۱ خلاصه شده است. رفتارهای متفاوت از وضعیت اجتماعی متفاوت سرچشمه می گیرد. از این رو رفتارها با فرهنگ هر جامعه مطابقت دارد. آنچه تعیین کننده

جدول ۱. نگرش‌ها در شکل‌گیری شخصیت و هویت فردی در ارتباط با جهان خارج

شکل‌گیری شخصیت و هویت فردی		
دیدگاه‌ها	نظریه پردازان	نوع نگرش
هویت محصول جنبه‌های درونی - غریزی	فروید، یونگ، ماری	سوژه شکل دهنده به ابژه
هویت محصول محیط مادی و اجتماعی	اریک فروم، سولیوان	ابژه شکل دهنده به سوژه
تعادل میان محیط درون و بیرون	آدلر، هورنای، مورفی	توازن سوژه و ابژه

جدول ۲. نحوه تعامل میان فرد و محیط

نحوه به تعادل رسیدن شخصیت فرد با محیط بیرون	سازگاری با محیط (پایین آوردن سطح توقع) تغییر محیط (بالا بردن سطح توقع) شناور در محیط (خلاقیت و ابتکار) عدم سازش و توان تغییر محیط (بحران‌های فردی و اجتماعی)
---	---

گفتمان هویت با زمینه فرهنگی:

پوژن، که از بانیان تجدید حیات گوتیک انگلیسی است معتقد است که گوتیک شکلی از معماری است که با احساس مسیحی کاملاً در ارتباط است. او در ارتباط با بناهای مذهبی می‌گوید: «بی هیچ زحمتی پذیرفتنی است که مهمترین ملاک زیبایی معماری، تطابق شکل با عملکرد است، سبک یک بنا باید در رابطه با نحوه استفاده از آن باشد، به گونه‌ای که ناظر با نگاهی سریع مقصود آن را درک کند. چه کسی می‌تواند به تماشای بناهای مذهبی قرون وسطی بنشیند و درستی آن را درک نکند؟ هر جزئی گواه بر اصل خویش است، نقشه بنا نیز نماد نجات انسانی است.» (شوای، ۱۳۷۵، ۱۵۰)

راسکین، به نقد فلسفه هنر می‌پردازد و به فلسفه‌ای اجتماعی ختم می‌شود که از آن جدایی ناپذیر است. او بیان نموده است که مشکل امروزه این است که به خانه‌های خود چون مساکنی موقت می‌نگریم و باید ارزش‌هایی را در آنها متبلور کرده تا پایدار بمانند. (شوای، ۱۳۷۵، ۱۶۰)

موریس، شاگرد راسکین بود. برای او کار معماری خوب بیان یک فرهنگ کامل بود. فرهنگی که هرگاه جدا از قشر زحمتکش جامعه باشد، بی معنا است. مبدأ هنر، مبدأ مردم است. وی عنوان نموده است: «چرا نمی‌توانیم زیستگاه‌های ساده و زیبا داشته باشیم، زیستگاه‌هایی تطبیق یافته با زنان و مردان فرهیخته، خوب تربیت یافته و نه مساکنی برای ماشین‌های هضم‌کننده، نادان و حریص؟ جواب می‌تواند این باشد که ما چنین خانه‌هایی را طلب نمی‌کنیم و این می‌تواند حقیقت

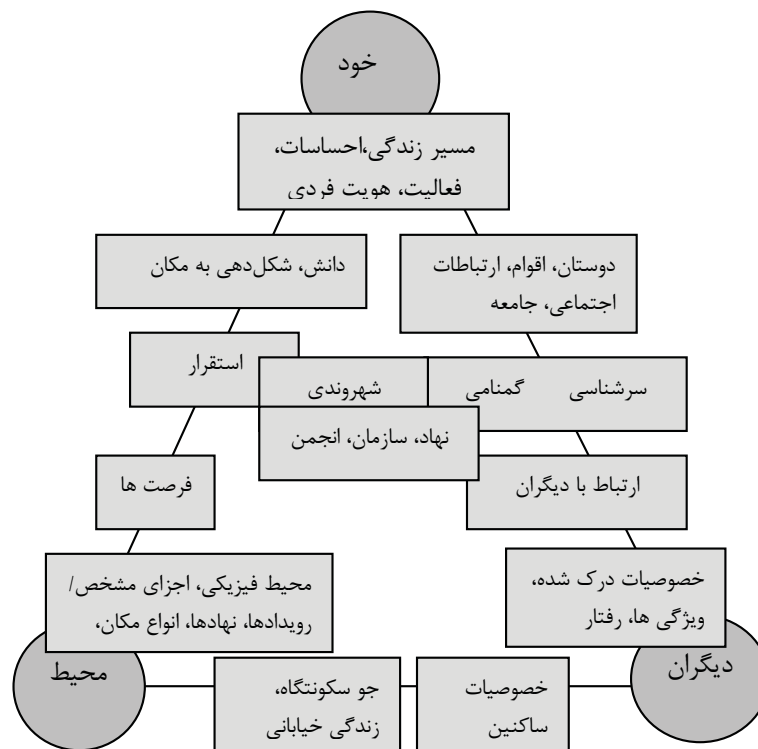
رفتار فرد است محیط به معنای کالبدی آن نیست، گرچه محیط امکان بروز یا تجدید رفتارهایی را فراهم می‌آورد ولی تعیین‌کننده نهایی رفتار فرد و جامعه است. به گفته ژان استوتزل «میدان بیش از اینکه فضایی فیزیکی باشد، فضایی فرهنگی است. به عبارت دیگر برای مردمی که با فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کنند، فضا، فضای اقلیدسی نیست چون آنچه در یک جامعه وحشتناک یا محترم است، در جامعه دیگر لزوماً چنین نیست.» (استوتزل، ۱۳۷۳، ۷۷)

رفتار فرد و جامعه از نحوه تعامل با دیگران و محیط شکل می‌گیرد و در یک جریان خوب این محیط می‌تواند زمینه‌ای بوجود آورد تا فرد به بهترین شکل رنگ و بوی تعلق به مکان گیرد. بدین سبب نیاز به ارتباط مکان با زبان‌شناسی^۲، معنی‌شناسی^۳، علائم‌شناسی^۴ و پدیدارشناسی^۵ روشن می‌گردد.

تحقیقات روان‌شناسان محیطی شامل مطالعه مکان نیز می‌شود. برای مثال، سیکسمیس (۱۹۸۶) در مطالعه‌ای برای معنی‌خانه، ابعاد شخصی، اجتماعی و کالبدی را تعریف می‌کند. وی متذکر شده است خانه مفهومی است که با هر یک از این ابعاد به تنهایی شکل نمی‌گیرد ولی عدم وجود هر یک سبب تبدیل خانه به ناکجا خواهد شد. (Sixsmith, 1986, 286)

هویت در نظریات معماری و شهرسازی

هویت را می‌توان در حوزه معماری و شهرسازی، دو زمینه فرهنگی-اجتماعی و روان‌شناختی، مورد بررسی و مذاقه قرار داد.



نمودار ۱. نگاشت نحوه شکل‌گیری معنی در ارتباط با مکان و عوامل شکل‌دهنده به آن، مأخذ: (Gustafson, 2001, 9)

بین این وجوه است. گفتمان هویت با زمینه روانشناختی: لئونارد دوهل، از نوعی از خود بیگانگی ذهنی سخن به میان می‌آورد. وی معتقد است جنبه‌های متفاوت محیط را می‌توان از نظر توانایی در انعکاس دادن رفتار انسانی مشخص کرد. «ریخت شناسی کالبدی هرگونه اجتماعی، بیانگر نیازهای روانی و نظام‌های ارزشی اعضای آن است. مثلاً وقتی گرایش مسلط دفاع از خود باشد، مجموعه زیستی با یک دیوار یا یک خندق حفاظت‌کننده محصور شده است.» (شوای، ۱۳۷۵، ۳۸۰)

کوبین لینچ، وابستگی شدیدی به نظریه ادراکی دارد. او آگاهانه با محدود کردن خود در زمینه توجه به اصول بصری، ادراک شهر را مورد پژوهش قرار داد و عوامل پایداری آن را مشخص کرد. او نگرشی کل‌گرا در شناخت محیط را موثر می‌داند و عنوان نموده است: «هیچ عاملی از شهر به خودی خود به تجربه در نمی‌آید، مگر آنکه در رابطه با محیطش دیده شود. تسلسل وقایعی که سبب بروز و ظهور آن گشته شناخته شده و در ارتباط با خاطره‌های تجارب گذشته باشد.» (لینچ، ۱۳۷۱، ۱۰) وی معتقد است تصویری روشن از محیط، عامل مثبتی در شناخت فردی از خود و محیط و کمک به رشد فردی است و نقش یک

داشته باشد و باید مطرح شود که چرا نسبت به هنر بی تفاوت هستیم؟» (شوای، ۱۳۷۵، ۱۶۶)

لوئیس مامفورد، با اعتراض به شهرهای امروز بیان نموده است: «ساختمان‌ها و محلات جدید نظمی خشک و مقید دارند و فاقد تشخیصی هستند که در خود انسان است.» (مزینی، ۱۳۷۲، ۱۶۱) او در اعتراض به شهرهایی آمریکایی می‌گوید «این شهرها از نظر معماری و هم از نظر اجتماعی آنچنان فاقد شخصیت و هویت است که پست‌ترین محلات قدیمی، حتی با زشتی و بی‌نظمی خود «باشخصیت و مغتنم» به شمار می‌آیند.» آنگاه به شهرهای گذشته توجه می‌کند و روی وحدت بصری، هماهنگی و شکل‌های دلپذیر آنها تأکید می‌کند. (مزینی، ۱۳۷۲، ۱۶۱) گوستافسون، نگاشت معنی برای مکان را به صورت نمودار ۱ ارائه نموده است.

او در این مدل سه جزء اصلی به صورت خود، محیط و دیگران ارائه می‌دهد. خود شامل، مسیر زندگی، احساسات، هویت فردی و فعالیت‌های شخصی است. محیط اجزای کالبدی مکان، نهادها و رویدادها را شامل شده و در نهایت دیگران (انسان‌های دیگر) شامل شخصیت و رفتار آنهاست. عوامل دیگری چون ارتباط اجتماعی و جو مکان نتیجه ارتباط

کالبد زنده و پیوسته را این چنین بیان می کند:

«یک چارچوب کالبدی زنده، کاملاً پیوسته و قادر به آفریدن تصویری استوار، نقشی اجتماعی نیز بازی می کند. این چارچوب می تواند دستمایه اولیه نمادها و یادبودهای جمعی باشد که در ارتباط بین گروه ها مورد استفاده قرار می گیرند. بعلاوه تصویری مطلوب از محیط، خود به فرد نوعی احساس عمیق از امنیتی موثر می بخشد. از این پس، فرد می تواند رابطه ای هماهنگ با جهان خارج را برقرار کند. این محیط خصوصی شده و خوانا نه تنها امنیت، بلکه عمق و فشردگی تجربه انسانی را افزایش می دهد.» (شوی، ۱۳۷۵، ۳۸۸).

رویکرد پدیدارشناسانه به هویت مکان

در بیانی ساده پدیدارشناسی مطالعه ای تفسیری از تجربیات انسان است. هدف از آن شناخت موقعیت ها، رویدادها، معنی و تجربیات انسانی "به گونه ای است که در زندگی روزمره انسان رخ می دهد." (Eckartsberg, 1998, 3)

توصیف زندگی بشر با تمامی ابهام، جوانب و نیازهایی است که فرد آن را طی حیات تجربه می کند.

با وجود این تعریف ساده از پدیدارشناسی هربرت اسپینگلبرگ عنوان کرده به تعداد پدیدارشناسان راه ها و روش های گوناگون پدیدارشناسی وجود دارد. (Spiegelberg, 1982, 2) این که چرا مکان ها برای مردم مهم هستند و چگونه معماری و طراحی محیطی می تواند ابزاری برای ساخت مکان باشد، سوال مورد نظر از به کارگیری پدیدارشناسی برای توصیف مکان خواهد بود. پدیدارشناسی دارای سویه های مفهومی متنوعی از پدیدارشناسی استعلایی ادموند هوسرل، پدیدارشناسی هرمنوتیک پائول ریکور و پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی مارتین هایدیگر و موریس مورلوپوتی است. (Spiegelberg, 1982, 8) پدیده اشاره به چیز یا تجاربی دارد که بر انسان ظاهر شده و قادر به تجربه آن باشد. هر شی، رویداد، تجربه و موقعیتی که بشر بتواند آن را ببیند، بشنود، لمس کند، بشناسد، بفهمد و یا در آن زندگی کند، می تواند موضوعی برای یک تحقیق پدیدارشناسانه باشد (Seamon, 1979, 158). هدف از توصیف در رویکرد پدیدارشناسانه تعریف پدیده نیست، بلکه رسیدن به زیربنای مفهومی از وجوه نامتغیر است که منشا پدیده را نشان می دهد.

انسان و جهان دو جزء لاینفک^۶

نقطه تمرکز پدیدارشناسی مفهوم جدایی ناپذیری انسان و جهان (چگونگی وجود انسان ها در ارتباط با جهان) است. هایدیگر در کتاب هستی و زمان^۷ (۱۹۶۲) مطرح می کند که در فلسفه و روانشناسی

رایج، ارتباط میان انسان و جهان به نگرش های ایدالیستی و رئالیستی تقلیل یافته است. در نگرش رئالیستی انسان (ذهن) وابسته به جهان (عین) است و هر عمل انسان عکس العملی در برابر جهان است و در نقطه مقابل، در نگرش ایدالیستی، جهان (عین) وابسته به انسان (ذهن) است و انسان به طور مداوم از طریق شناخت در جهان خود عمل کرده و به صورت مداوم آن را شناخته و به آن شکل می دهد.

به عقیده هایدگر، انسان جدای از عالم وجود ندارد، بلکه هر دوی آنها در یکدیگر وجود دارند و درهم غوطه ورنند. به عبارت دیگر "وحدت ناگسستی"^۸ بین انسان و جهان وجود دارد (Stewart & Mukunas, 1990, 9). هایدگر این موقعیت دادگی همیشگی و اجتناب ناپذیر را دازاین^۹ یا هستی در جهان نامیده است. این که انسان جهان را می سازد یا جهان انسان را سوالی بیهوده است، چون هر دو همیشه باهم وجود دارند و تنها از طریق ارتباطی کل نگر قابل تعریف هستند.

از این جهت، پدیدارشناسی، جدایی میان انسان و جهان در نگرش های ایدالیستی و رئالیستی با مفهوم جدایی ناپذیری انسان و جهان جایگزین می کند. کلیتی به نام انسان-جهان که نه به دو چیز، بلکه به یک کل واحد اشاره دارد. چالش اصلی فراروی پدیدارشناسی تعریف انسان به گونه ای است که هرگونه دوگانه انگاری میان عین و ذهن را از میان بردارد. برای غلبه بر چنین مشکلی پدیدارشناسان از مفهوم قصد یا حیث التفاتی^{۱۰} بهره برده اند. بدین معنا که تجربه و آگاهی انسان، شامل جوهری از جهان به عنوان وجودی عینی است که زمینه ای را برای معنای تجربه و آگاهی پدید می آورد (Mukunas & Stewart, 1990, 9). برای محققین پدیدارشناس حوزه علوم رفتاری-محیطی، زیست جهان و مکان از اهمیت به سزایی برخوردار است، زیرا هر دو آنها به طور همزمان انسان و جهان را در کنار یکدیگر قرار داده و وجوه فضایی، کالبدی و محیطی وقایع و زندگی انسان را بیان می کنند.

زیست جهان

زیست جهان اشاره به زمینه ناخودآگاه، مفهومی و آهنگ زندگی روزانه انسان ها دارد، که بدان توجهی ندارند. زیست جهان هم زندگی عادی را دربر می گیرد و هم زندگی غیرعادی را، هم شامل زندگی دنیوی و معمولی می شود و هم زندگی شگفت انگیز اعم از آنکه تجربه ای عادی باشد یا خارق العاده. نوعاً، انسانها تجربیات خود را در زیست جهان بر اساس اراده ای آگاهانه انجام نمی دهند. این تجربیات صرفاً رخ می دهند و مردم توجهی ندارند که چگونه روی می دهند، در کجا می توانست به صورتی متمایز اتفاق بیافتد و یا بخشی از ساختار تجربی بزرگتری باشد. (Seamon, 1979, 159)

ادراکات انسان تحت تاثیر روابط وی با انسان های دیگر قرار دارد و

بحث قرار داده است. "مکان به واسطه خاصیت احاطه ناپذیریش، در عین حال هم محدودیت و هم شرط وجود هر چیزی است، بودن به معنای بودن در یک مکان است." (Casey, 1993, 15) با تکیه بر نظریات مولوپونتی، کیسی، عنوان می کند که مکان بیش از هر چیز یک ساختار هستی شناسی مرکزی^{۱۱} از بودن در جهان به سبب نوع هستی ما به عنوان موجودی ضمنی است. ما با بدنهایمان محدود شده ایم که در مکان باشیم. (Casey, 1993, 15)

تعریف درستی از نحوه ارتباط انسان با مکان در تحقیق پدیدارشناسانه میلیون، بر روی پنج خانواده روستایی که به علت ساخت سد مجبور به ترک مکان خود می شوند، بیان شده است. او با بهره گیری از مفاهیم عرصه درونی و عرصه بیرونی که رلف عنوان نموده است، برای شناسایی کیفیت های زیسته^{۱۲}، از واژه "تغییر مکان اجباری"^{۱۳} استفاده کرده است. وی مشخص کرده که چگونه مکان مقدم بر جابجایی اجباری است و این سفر اجباری را به صورت استعاره ای در هشت مرحله بیان نموده است.

مضطرب شدن^{۱۴}، تلاش برای ماندن^{۱۵} و مجبور شدن به رفتن^{۱۶} مراحل اولیه این جابجایی هستند که خانواده ها می فهمند باید کاشانه خود را ترک کنند. تأمین سکونت گاه و جستجو برای محلی جدید، مراحل بعدی است که معرف "زندگی در میان"^{۱۷} است و آن زمانی است که خانواده احساس دوری از مکان خود می کنند. در نهایت، با شروع دوباره، یادآوری ناخوشایند و سکنی گزینی خانواده ها به مرحله ساخت مجدد می رسند. این مطالعه از آنجایی که اساس تجربه مکانی را برای گروهی از مردم که مکان خود را از دست داده اند و تلاش می کنند دوباره سکنی گزینند، حائز اهمیت است. (Million, 1992, 8)

شناخت انسانها از پدیده های پیرامون، مبتنی بر برداشت های مشترکی است که محمل بروز و تحقق آن زیست جهان است؛ جهانی که به آدمیان امکان می دهد روابط، کنش ها و واکنش های متقابل خویش را شکل دهند؛ از این رو معنی و ماهیت پدیده ها مبتنی بر وفاق جمعی از اشتراک و تعامل بین اذهان برمی خیزد. (پرتویی، ۱۳۸۷، ۴۱)

مکان

مکان، فضایی است که برای فرد یا گروهی از مردم واجد معنی باشد. این تعریف به صورت "مکان=فضا+معنی" بیان می شود. (Harrison & Dourish, 1996, 6) رلف عنوان نموده است "مکان ترکیبی است از جا، منظر، آیین، مسیر، افراد دیگر، تجربه شخصی، اهمیت دادن و پاسداری از کاشانه و زمینه ای برای سایر مکان ها" (Relph, 1976, 29) رلف بر این عقیده است که فهم مکان می تواند منجر به احیا و نگهداری مکان های موجود و خلق مکان های جدید گردد. بدون فهم جمعی از مکان که دربرگیرنده مشخصات انسانی است، مشکل می توان علت ویژه بودن بعضی از مکان ها را توضیح داد. پس قبل از این که بخواهیم راه حلی ارائه دهیم باید یاد بگیریم که چگونه توصیف کنیم (هدف اصلی تحقیق پدیدارشناسانه) (Seamon & Sowers, 2008, 45).

مکان، جا یا قسمتی از یک فضا است که از طریق عواملی که در آن قرار دارند، صاحب هویت خاصی شده است. بنابراین هر شی ای که در یک مکان قرار گیرد نیازمند فضا است. (پورمند و ریخته گران، ۱۳۸۵، ۵۳) در فلسفه، کیسی، دو کتاب درباره مکان نوشته و در آن مکان را به عنوان ساختار اصلی شناخت شناسی تجربه انسان، مورد



نمودار ۲. کیفیت های زیسته در یک تغییر مکان اجباری، مأخذ: (Million, 1992, 8)

هویت مکانی

خاطرات و احساسات وابسته به مکان را زنده می کند و شناخت از مکان را ممکن می سازد. ویژگی های مکان که ما را به سوی درک هویت مکان رهنمون می سازد، به صورت سیما و چشم انداز، نظم-فضایی، رویداد، خاطره، جهت گیری و یگانه پنداری قابل تفکیک است. اگر هریک از این وجوه در مکان حضور نداشته باشد، وضوح و روشنی مکان برای شهود ناظر از میان خواهد رفت و معنایی از پس این مکان متبادر نخواهد شد.

پیکره و سیما (چشم انداز به عنوان نماد هویت)

کاربرد مکان عموماً مرتبط با "لحظه" های مشخص است. در آستانه ورود به هر مکانی آنچه در ابتدا برای ناظر مشخص می شود، پیکره و سیمای آن مکان است که به صورت کلیتی، ویژگی های کلی آن مکان را برای بیننده به تصویر می کشد. به صورت کلی هر مکان دارای خصوصیتی است که بازگو کننده شخصیت استفاده کنندگان و زیستندگان در آن مکان است. برای درک و سپس توصیف نقش مکان در زیست جهان می توان موقعیتی را در نظر آورد که در آن، محیط اهمیت بیش از اندازه برای فرد می یابد و آن لحظه ورود به یک شهر است. نخستین لحظه، لحظه ورود است. ورود و رسیدن به یک شهر تنها زمانی معنی می یابد که آن شهر پیشتر هویتی بدست آورده باشد، هویتی که بازگو کننده ویژگی های ساکنین نیز هست. در ورود به یک شهر، پیکری سرکش نمایانگر بزرگ نمایی و جسارت شهروندان است و پیکری ساده، افتاده، همساز و لمیده بر بستر محیط اطراف، نمایانگر افتادگی، بی پیرایگی، سادگی و بی تکلفی مردمان آن شهر است. ارتباط برون-درون حقیقتی است که برای اهمیت یافتن هر مکانی ضروری به نظر می رسد. "هویت پذیرفتن هر جا منوط به نزدیک شدن بدان است و منظره اطراف، بتدریج که به آن نزدیک می شویم، هستی می پذیرد." (زید، ۱۳۶۷، ۲۰)

پس می توان عنوان نمود که هویت مکان در نگاه اول در لحظه رویارویی با آن شناخته می شود و بدین سان می توان گفت که در این لحظه مکان جدید کشف می شود. درست به این دلیل که به مکان برای رویارویی نیاز داریم، می باید این مکان سرشار از تنوع و چندگانگی باشد. در این رویارویی، شناخت، زمانی رخ می دهد که شخص پیشتر با آن مکان آشنایی داشته باشد.

نظم فضایی

هر مکانی به حکم ماهیت خود در فضا متحقق است و چون چنین بوده و هست به نظم فضایی که خود حاصل نظم ادراکی است نیازمند است. «اتمفسر هر مکانی با یک شکل یکپارچه و انسجام فضایی تناظر

ادوارد رلف در کتاب مکان و بی مکان سه بعد اصلی برای "هویت مکانی" ^{۱۸} قایل است. وی عنوان نموده است:

«مشخصات کالبدی، فعالیت ها و معنی، اجزای اصلی هویت مکانی را شکل می دهند. این تقسیم بندی به روشنی قابل درک است. برای مثال، شهر را می توان به صورت مجموعه ای از ساختمان ها و اجزای کالبدی درون آن همان گونه که با یک تصویر هوایی به دیده می آید، دید. بیننده ای که در این شهر حضور عینی داشته باشد می تواند از نزدیک فعالیت ها را در این زمینه فیزیکی مشاهده کند. ولی شخصی که این ساختمان ها و فعالیت ها را تجربه می کند، چیزی بیش از این می بیند، که به صورت زشت-زیبا، کارآمد-بی فایده، خانه، کارخانه، لذت بخش، بیگانه-آشنا و به طور کلی واجد معنی درک می شوند.» (Relph, 1976, 47)

او به هویت مکانی اشاره می کند که تحت تأثیر حس مکان است و از سوی دیگر، نگرش پدیدارشناسی او بسیار کل نگر است. ویژگی های کالبدی، عینی ترین وجه تقسیم بندی اوست، در صورتی که ویژگی های دیگری چون ژستی، زیبایی، کارآمدی و غیره بسیار ذهنی هستند. در شناخت عمیق از مکان، رلف بر هویت انسانی در/با مکان تأکید دارد. منظور وی از هویت مکان "تطابق ماندگار و یگانگی ای است که کمک می کند هر مکان از سایر مکان های متمایز گردد" (Relph, 1976, 45) برای "توان" مکان در برگیرنده ارتباطی متداوم است. «فضایی که در ابتدا بدون تمایز به نظر می رسد وقتی آن را بشناسیم و برای آن ارزشی قائل شویم، به مکان تبدیل می شود» (Tuan, 1977, 6)

در خلق مکان های با معنا، نقش حافظه طراح از محیط های واجد معنا را نیز باید در نظر گرفت. دونینگ، با توجه به این مطلب بیان می کند: «اگر چه هر تصویر خاصی از مکان منحصر به فرد است، الگوهای به وجود آورنده قلمروها نیز برگرفته از این تصاویر ذهنی است: مکان مقدس، مکان محلی، مکان اجدادی، مکان مشترک، مکان تنهایی، مکان صمیمی، مکان گروهی، مکان هایی که در امتداد افق امتداد می یابند و مکان هایی که محصوریت و حفاظت ایجاد می کنند. قلمروها نمادهایی از کیفیت های زندگی هستند: ارتباط، رفتار، مشارکت، هویت، شکوه، زیبایی، تطهیر، ترس، صمیمیت، رشد، گسترش پذیری، مشارکت و زیان» (Downing, 2003, 216)

عوامل شکل دهنده به هویت مکان

بسیاری تجربه مکان را از نحوه ارتباط بین شخص و محیط نشأت گرفته می دانند. پس شناخت یک مکان در لحظه حضور در آن صورت می گیرد که ساختار کالبدی با ویژگی هایش، تجارب ما از مکان،

داخل و هر فضای خارجی، جلوتگاه و مکان توجه به ظاهر می شود. نما و سردر مسجد، دروازه آسمان و داخل آن تصویری از بهشت را نمایان می کند.

هویت فردی

هر کاربردی در خود شامل حسی از گوشه گیری و انزوا نیز هست و آن انزوا هنگامی پدیدار می شود که تک و تنها به ماوای خود پناه می بریم تنها هنگامی که از آستانه ماوا و مسکن خود درمی گزیم، به واقع خود را در «کاشانه» می یابیم. در خانه است که بودن ما در جهان آن گونه که هستیم معنی پیدا می کند و سکنی گزینی تعریف می شود. "خانه مکانی است برای هویت های تک افتاده انسان ها؛ مکانی است که امنیت و رفاه را در آن می جوئیم. خانه آنچه را که شخصی و خصوصی است در خود فراهم می آورد و از این رو آیین روح است" (شولتز، ۱۳۸۵، ۴۶). خانه فرصتی است برای پالایش و تطهیر و برگشت به خود، فارغ از هیاهوی بیرون و در آنجاست که ارتباط بشر با مکان یادآوری می شود. «خانه» حقیقتاً ما را به درون می آورد و موید نیاز اساسی بشر برای بودن در جایی است؛ امری که عملکرد اصلی سکنی گزینی است. کاشانه مکان مرکزی هستی بشر است.

باشالار، از کاشانه از خانه به عنوان «قوای عظیم درهم آمیخته زندگی بشر یاد می کند.» به طور کلی خانه بیانگر بافت سکونت است با کلیه جنبه های روانی و کالبدی آن (پرتویی، ۱۳۸۷، ۱۴۴). حتی اگر خانه از محیط پیرامون که خود بخشی از آن است، تماماً مجزا و منفک نباشد، ماهیت درون گرای خود را حفظ می کند. پس خانه چنان تأویلی فردی از زمینه اجتماعی خود به شمار می آید. خانه از دیدگاهی دیگر، نمادی از خود و تجلی گاه سنن فرهنگی یک جامعه نیز تلقی می گردد. خانه در این معنا، بر اساس تصویری که انسان از جهان و هستی دارد ساخته می شود. (پورمند، ۱۳۸۵، ۴۹)

خاطره

شرط لازم برای کاربرد یک مکان به معنای واقعی کلمه «خاطره» است. برای شناخت عناصر و اشیای بنیادین باید شناختی از آنها داشته باشیم و این ممکن نمی شود مگر اینکه خاطره ای از آنها وجود داشته باشد. عناصری که نشانه ها و عوامل شکلی مکان و در عین حال «شاخص» های آن به وجود می آورند. کیفیت های بصری و هنری و ملاحظات زیبایی شناسی از عوامل تجزیه ناپذیر مکان است. کلیتی که این کیفیت ها می سازند، بازگو کننده چستی مکان است. گاه محیط طبیعی و مصنوع چنان در قالب موجودیتی وحدت یافته درهم می آمیزند که همچون تصویری یگانه به خاطر سپرده می شوند. این تجربه را

برقرار می کند و تک تک عناصر این مکان به یاری این کلیت متناظر توصیف و شناخته می شوند.» (شولتز، ۱۳۸۷، ۴۳)

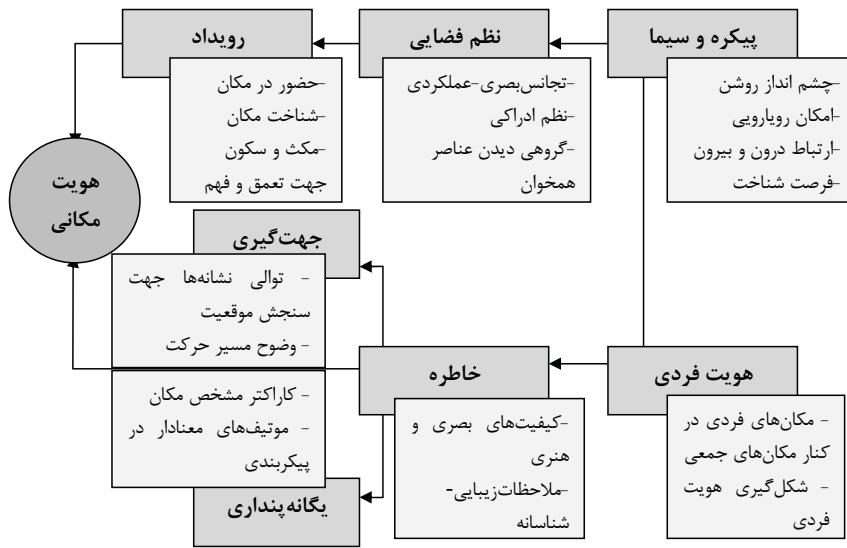
به کمک همین یگانگی و یکپارچگی برآمده از نظم فضایی است که اتمسفر و جو مکان بر فرد نمایان می شود. عالی ترین مکان ها اتمسفر و صف ناشدنی ای دارند که از تک تک عناصر آن در نظم و هماهنگی متصاعد می شود. این نظم فضایی دربرگیرنده تشابه، تضاد، تجانس و تقابل اجزای مختلف مکان است. آینده مشترک عناصر ادراک شده (حرکت یا جهت به یک سمت)، شباهت آنها با هم (مثلاً رنگ و بافت مشابه)، مجاورت و نزدیکی (از نظر زمانی یا مکانی)، وجود مرز مشترک، (جذابدن یا پیوستگی عناصر ادراک شده)، تمایل به گروهی دیدن عناصری که باهم شکل خوبی را ایجاد می کنند (عناصر متقارن، متوازن، کامل یا بسته، ممتد یا یکنواخت، ساده و نه پیچیده) تمایل به دسته بندی بر اساس رابطه کارکردی علت و معلولی، آگاهی درونی و بالاخره توقع و انتظار به این معنا که فرد توقع دارد که عناصر طبق انتظار وی باهم جمع شوند، سبب بروز تجانس در فضا می گردد. این نظم و پیوستگی که کلیتی یکپارچه را به وجود می آورد، موجب تقویت سازمان ادراکی و رشد و تعالی فضا و مکان خواهد شد. این هماهنگی به صورت اصل «هم پیوندی عناصر» بیان گردیده است.^{۲۰}

وجود نظم فضایی نوید توحد است. تمامی پدیده های طبیعی و همچنین امرهای واقع اجتماعی، مجموعه ای پویا از عناصری هستند که در این مجموعه های در حرکت همساز می شوند و به یک «هویت» می رسند. بدینسان که عناصر ترکیب پذیر با حفظ هویت ویژه خود، در ترکیب با یکدیگر نیز یک کل واحد ملموس را شکل می دهند. وجود یک مرکز برای شهرهای قدیم می تواند تأییدی بر این ادعا باشد.

رویداد

رسیدن به مکان که پس از رویارویی رخ می دهد و شناخت مکان که پس از کشف نظم فضایی آن رخ می دهد، به ماندن، تعمق و فهم رویداد مکان می انجامد. هم رویداد از فهم بیننده حاصل می شود و مکان دیدار می تواند به سادگی محلی برای ژرف اندیشی و تأمل برای فهم رویداد مکان باشد، که در این حالت دوری و فاصله ای میان دیدارکنندگان بوجود می آید.

مکان های که مرتبط با امر مقدس هستند جایگاه ویژه ای را برای خود تعریف می کنند. مکان های مقدس، نه تنها بیانگر پذیرش هستند، بلکه خبر از روشنی و پالایشی می دهند که آن مکان را به عرصه کیهانی وصل می کند. این حالت در مساجد به کمال خویش می رسد، به این معنا که آدمی با گشت میان داخل و خارج، سیر میان وحدت و کثرت، و خلوت و جلوت می کند. هر فضای داخلی خلوتگاه و محل توجه به



نمودار شماره ۳. مدل مفهومی برای عوامل شکل‌دهنده به هویت مکانی، مأخذ: نگارندگان

نتیجه‌گیری

مکان‌ها، از مراکز اصلی تجربه بلافصل محسوب می‌شوند. اگر بخواهیم مکان‌ها را بیشتر بشناسیم به زبانی احتیاج داریم که تجربه مکان‌های مشخص را از نظر مفهوم گسترده و تمایلی که انسان و مکان نسبت به یکدیگر دارند، بشناسیم.

مدل ارائه شده عوامل موثر در شکل‌گیری هویت مکانی و نحوه ارتباط آنها را نمایش می‌دهد. هر چشم‌اندازی برخوردار از کیفیتی طبیعی است که با آن در خلال حرکتان ارتباط برقرار کرده و ساخته دست انسان باید با چنین کیفیتی تناظر برقرار کند تا ورود به مکان و ماندن و اقامت در آن به امری واقعی بدل گردد. در رویارویی با پیکره و سیما است که تمایز و تفاوت میان عرصه‌های جمعی و فردی معین می‌گردد و زمینه شکل‌گیری و تقویت هویت فردی و اجتماعی پدیدار می‌گردد. فقدان هرگونه خصلت یا سرشت در محیط‌های روزگار مدرن این یگانگی و یگانه‌پنداری را به امری دشوار و حتی ناممکن بدل کرده و خود این معضل به عامل سرنوشت‌سازی در از دست رفتن بیشتر مکان شده است.

لحظه‌های گوناگونی چون ورود، رویارویی، اقامت، بازکشف، پذیرش، پالایش و تطهیر بر چگونگی رویداد زیستن دلالت دارند و خاطره، جهت‌گیری و یگانگی پنداری نشان می‌دهد که درک و دریافت شرط لازم برای چنین رویدادی است. با فهم و به‌کارگیری این امکانات،

می‌توان به زیبایی در حضور در یک مکان قدیمی یا بافت تاریخی شهرهایمان درک کرد. با چنین مکان ملموسی به سادگی می‌توان "یگانگی پنداری" کرد و خود را جزئی از آن دید. «مکانی که فاقد نشانه‌های آشنای شکلی و تصویری باشد، هویت کم‌رنگی خواهد داشت و خوگیری با آن ممکن نخواهد بود.» (شولتز، ۱۳۸۵، ۴۹)

جهت‌گیری

خاطره مستلزم جهت‌گیری است. به عبارت دیگر برای رفتن به هر جایی باید نخست از هدف و مقصد دانسته‌ای در ذهن باشد. نه تنها مکان مورد بحث باید کیفیت‌های بصری داشته باشد، باید مشخص و دریافتنی نیز باشد که چگونگی حرکت به سوی آن واضح باشد. «همانگونه که هر چشم‌اندازی مکان‌های گوناگون و یا حتی ساختارهایی را به بیننده ارائه می‌دهد، مکان ساخته دست انسان هم باید از راه‌ها، جاده‌ها و اهداف مشخص برخوردار باشد.» (شولتز، ۱۳۸۵، ۴۹)

یگانگی پنداری

خاطره کارکردی بنیادین در یگانگی پنداری با محیط دارد. محیطی که شخصیت مشخص آن به شکلی خودانگیزخته، حتی پیش از آشنایی با نشانه‌های شاخص آن، که پیکربندی کالبد معناداری بدان می‌بخشد، ثبت و ضبط شده است. پس جهت‌شناخت هویت هر مکان ابتدا باید به شکلی عینی، چگونگی و چیستی مکان را فهمید.

بی نا

۸. سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۹)، "نظریه های شخصیت، دانشگاه تهران"، تهران
۹. شوای، فرانسوا (۱۳۷۵)، "شهرسازی: تخیلات و واقعیات"، ترجمه سید محسن حبیبی، دانشگاه تهران، تهران
۱۰. شولتز، کریستیان نوربرگ (۱۳۸۲)، "معماری: معنا و مکان"، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، نشر جان جهان، تهران
۱۱. شولتز، کریستیان نوربرگ (۱۳۸۷)، "معماری: حضور، زبان و مکان"، ترجمه علیرضا سیداحمدیان، انتشارات نیلوفر، تهران
۱۲. لینچ، کوین (۱۳۷۱)، "سیمای شهر"، ترجمه منوچهر مزینی، دانشگاه تهران، تهران
۱۳. مزینی، منوچهر، (۱۳۷۲)، "مقالاتی در باب شهر و شهرسازی"، دانشگاه تهران، چاپ سوم
۱۴. معین، محمد، (۱۳۷۸)، "گزیده فرهنگ معین"، مرکز فرهنگی انتشاراتی رایحه، تهران
۱۵. مهرآرا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، "زمینه روان شناسی اجتماعی"، انتشارات مهرداد، تهران
۱۶. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷)، "روانشناسی ضمیر ناخودآگاه"، ترجمه محمد علی امیری، اندیشه های نو، تهران
17. Seamon, David & Sowers, Jacob (2008), Place and Placelessness, Edward Relph, Human Geography, London: Sage
18. Downing, F. (2003) Transcending Memory: Remembrance And The Design Of Place, Design
19. Gustafson, P. (2001) Meanings of place: Everyday experience and theoretical
20. Harrison, S. and Dourish, P. (1996) Re-Place-ing Space: The Roles of Place and Space in
21. Casey, E. S. (1993). Getting back into place. Bloomington: Indiana University Press.
22. Million, M. L. (1992). "It was home": A phenomenology of place and involuntary displacement., Doctoral dissertation, Saybrook Institute Graduate School and Research Center, San Francisco, California.
23. Sixsmith, J. (1986). The meaning of home: An exploratory study of environmental
24. experience. Journal of Environmental Psychology, 6, 281-298.
25. Stewart, D. & Mukunas, A. (1990). Exploring phenomenology: A guide to the field and its literature, second edition. Athens, Ohio: Ohio University Press
26. Spiegelberg, H. (1982). The phenomenological movement. Dordrecht, the Netherlands: Martinus Nijhoff.
27. Seamon, D. (1979). A Geography of the lifeworld. New York: St. Martin's.

طراح دیگر خود را وجودی جدای از محیط نخواهید دید و حرکت، سکون، ماندن، ماواگزیدن و اندیشیدن در مفهوم مکان به عنوان کلیتی فراگیر، او را به سوی خلق مکان هایی پایدار رهنمون خواهد ساخت.

پی نوشت ها

1. Freedom from form
2. Linguistic
3. Semantic
4. Semiology
5. Phenomenology
6. Part and parcel
7. Being and Time
8. Undissolvable unity
9. Dasein
10. Intentionality
11. Central ontological structure
12. Lived-qualities
13. Involuntary displacement
14. Becoming uneasy
15. Struggling to stay
16. Having to accept emerge
17. Living in between
18. Place identity

۱۹. شولتز بیان می کند که لحظه مرتبط با حرکت و جنبش است و از این رو با مکان و زمان در ارتباط است
۲۰. برای اطلاعات بیشتر به کتاب زیر مراجعه شود:
- توسلی، محمود، اصول و روش های طراحی شهری و فضاهای مسکونی در ایران، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ۱۳۵۶

فهرست منابع

۱. استوتزل، ژان (۱۳۷۳)، "روانشناسی اجتماعی"، ترجمه علی کاردان، دانشگاه تهران، تهران
۲. پرتویی، پروین (۱۳۸۷)، "پدیدارشناسی مکان"، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، تهران
۳. پورمند، حسن علی و ریخته گران، محمد رضا (۱۳۸۵)، "حقیقت مکان و فضای معماری"، هنر اسلامی، شماره چهارم، تهران
۴. دوچ، مرتن، کراوس، روبرت (۱۳۷۴)، "نظریه ها در روانشناسی اجتماعی"، ترجمه مرتضی کتبی، دانشگاه تهران، تهران
۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۷)، "لغت نامه"، دانشگاه تهران، تهران
۶. ژید، آندره (۱۳۶۷)، "مایدیه های زمینی"، ترجمه پرویز داریوش و جلال آل احمد، اساطیر، تهران
۷. سجادی، جعفر، (۱۳۳۸)، "فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی"، بی جا:

28. Tuan, Y.-F. (1977) Space and Place. Minneapolis: University of Minnesota Press.
29. Relph, E. (1976). Place and placelessness. London: Pion.
30. Heidegger, M. (1962). Being and Time. New York: Harper & Row.
31. Von Eckartsberg, R. (1998b). Existential-phenomenological research. In R. Valle (Ed.), Phenomenological inquiry in psychology . New York: Plenum.